

و پسران سید بسیار تلاش می کرد. الان هم که در قید حیات نیست، من راهش را ادامه می دهم؛ البته همان طور که گفتیم، پدرم در روزهای آخر وصیت های زیادی داشت که یکی از این وصیت ها اطعام مومن بود. به یاد دارم که هر کس از اقوام یا آشنایان از یزد به مشهد می آمد، به خانه ما هم سری می زد. سفره خانه ما برای همه پهن بود.»

وقف را خیلی دوست داشت

«وقف همیشه خوب است و ما وقف ها و نذرهای زیادی در بارگاه ملکوتی آقا امام رضا (ع) داریم که از خود اموال وقفی هزینه می شود تا درباره مزایای وقف به مردم اطلاع رسانی شود. در راه اطلاع رسانی به مردم از مزایای وقف، هزینه می شود تا مردم هم تشویق به وقف شوند. پدرم نیز معتقد بود که تنها با وقف نام نیک می ماند و برای پایبندی به همین عقیده بود که وقف های زیادی کرد. اگر چه این روزها شرایط اقتصادی خیلی سخت و مراجعه زیاد است، ایشان اموالی را که ثلث مالش می شد، وقف کارهای خیر کرد و ما هم همان طور که خودش دوست داشت و در راه رضای خدا و برای مردم قدم خیر برمی داشت، راهش را ادامه می دهیم و هر که به من مراجعه می کند، اگر شرایط کمک را داشته باشیم، حتما کمک می کنیم اما وقتی شرایطش نباشد، او را در ذهنم نگه می دارم و همان کاری را که پدرم می کرد و کسی را ناامید نمی کرد، بعدا که شرایط فراهم شد، برایش انجام می دهم.»

رابطه خاصی با خدا داشت

«مرحوم پدرم رابطه خاصی با خدا داشت. انگار یک بده و بستان بینشان بود؛ خدا می داد و پدرم در راه خدا بازی گرداند به خودش. نماز شبش ترک نمی شد و همیشه به ما می گفت هر چه دارم، از این نماز شب است و ما را هم تشویق به خواندن نماز شب می کرد. همیشه نصیحتش این بود که احترام ذریه زهرا (س) را داشته باشیم. همیشه می گفت یا جلوی سید بلند نشو یا اگر شدی، تمام قد بلند شو و احترام بگذار.»

به پدرم غبطه می خورم

«این روزها وقتی برای ادای قریضه نماز به مسجد می آیم، واقعا به پدرم غبطه می خورم که چطور با وقفی که کرده، نام نیک از خود به جا گذاشته است. من هم تلاش می کنم این کار را انجام دهم و وقف را همان طور که در قرآن و اسلام سفارش شده است، انجام دهم.»



صبوری به حرف هایشان گوش می داد، یا واسطه دعا و درگیری ها و اختلافاتشان می شد یا مشکل را به نحوی حل می کرد. نکته ای که بعد از فوت پدرم برای ما مشخص شد، تحت پوشش گرفتن ۱۵۰ خانوار بود. روزی که متوجه این موضوع شدیم، واقعا تعجب کردیم. پدرم هر ماه یا در روزهای مختلف، مایحتاج این خانواده ها را تامین می کردند بدون اینکه کسی خبردار شود، حتی مادرم از این موضوع بی اطلاع بود. همیشه می گفت خدا آبروی من را حفظ کرده است و باید آبروی مومنش را حفظ کنیم و این کار را تا زمان فوتش انجام داد. در این دوره و زمانه که کمتر کسی از پس هزینه های خانه و خانواده خود برمی آید، حالا می فهمم که این جمله پدرم که می گفت هر چقدر من پول در راه خیر خرج می کنم، خدا بیشتر به من می دهد، چه معنایی دارد. من این حرف پدرم را آویزه گوشم کرده ام که می گفت تا می توانی مردم را اطعام کن. خدا نمی گوید چقدر نماز خواندی و روزه گرفتی، می گوید چقدر شکم خلق من را سیر کردی و همان الحمد للهی که این افراد در زمان صرف غذا می گویند، برایت در نزد خدا ثواب است. این کار پدرم برای من هم الگو شده است و بعد از فوت او به همان خانوارها همانند وقتی که پدرم زنده بود، کمک می شود و به یاد پدرم هر سال در چند ماه، اطعام برگزار می کنیم.»

دار الشفایی به یاد پدر

«پدرم وصیت کرده بود که یک میلیارد و ۵۰۰ میلیون تومان از مالش را که ثلث آن می شد، بعد از فوتش برای مسجد و حل مشکلات مردم هزینه کنیم؛ البته هزینه های برگزاری مراسم مذهبی ای که در مسجد برگزار می شود، از همین طریق است، با این حال مسجد زیاد هزینه ندارد و ما در حال برنامه ریزی برای ساخت دار الشفایی به یاد و نام پدرم هستیم. هنوز زمین و محله آن را مشخص نکرده ایم اما اقدام بعدی ساخت این دار الشفاست.»

تنها وصیت پدر

«پدرم در روزهای آخر زندگی اش، سفارش ها و وصیت های زیادی کرد. او کارهای نیمه تمام را تمام کرده بود و کاری عقب مانده نداشت. وصیتش را پنج، شش بار عوض کرد و دست آخر آن را محضری کرد تا خیالش راحت شود اما فقط بر روی یکی از وصیت هایش حتی به صورت زبانی زیاد اصرار می کرد و آن هم به خانه بخت فرستادن دختران و پسران سید بود. پدرم وقتی در قید حیات بود، دخترها و پسرهای زیادی را راهی خانه بخت کرد اما برای ازدواج دختران

چند مسجد بود. هر زمان هم که از اومی پرسیدیم دلیل این کارهایش چیست، جواب می داد در راه رضای خدا قدم خیر بردارید تا خدا هم به مال و زندگی تان برکت بدهد. همیشه آرزو داشت از خود باقیات صالحاتی به جا بگذارد. تا این مسجد پابر جاست، از پدرم به نیکی یاد می شود و چه چیزی بهتر از وقف که برای همیشه باقیات صالحات باقی می ماند؟ البته ناگفته نماند که نمازگزاران مسجد نیز آدم های بسیار خوبی هستند و همیشه به یاد پدرم نماز می خوانند و دعا می کنند.»

برگزاری ۱۶۰ مراسم در مسجد

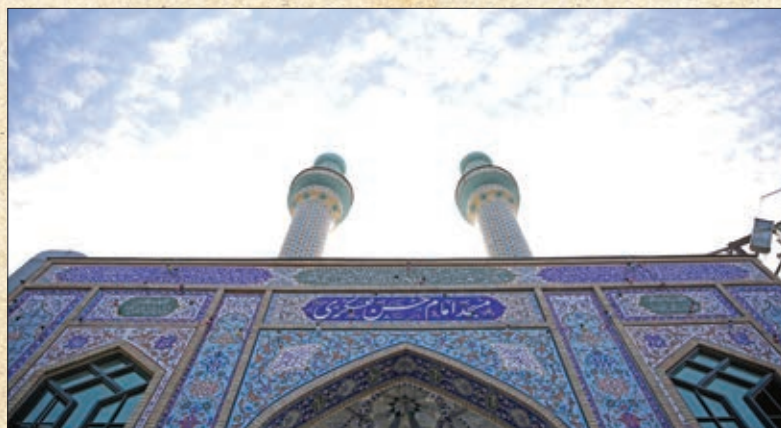
«از زمانی که این مسجد برپا شده است، مردم تمامی مراسم و برنامه هایشان را در اینجا برگزار می کنند. در این مسجد سالانه ۱۶۰ مراسم برگزار می شود و در آن به روی هیچ کدام از اهالی محله بسته نمی ماند و به همین خاطر این مسجد واقعا خانه دوم بچه ها و حتی بزرگسالان محله مطهری شده است. خادمان مسجد که یکی از آن ها خودم هستم، سعی می کنیم جوانان و نوجوانان محله را به مسجد بیاوریم و در همین راستا، مسابقات و تفریح های زیادی را برای آن ها تدارک می بینیم.»

کانون آموزشی و هنری مسجد؛ باتوق نوجوانان محله

«همان طور که اشاره شد، مسجد امام حسن عسکری (ع) تنها مسجد محله است و تا مسجد بعدی فاصله زیادی دارد؛ برای همین کانون آموزشی و هنری مسجد امام حسن عسکری (ع) در روزهای تابستان، باتوق دخترها و پسرای محله است. افرادی که به عنوان استاد، بچه ها را همراهی می کنند، همه افرادی فرهیخته و از اهالی همین محل هستند و باتوجه به نیاز محله، بچه ها را آموزش می دهند. ما هم سعی می کنیم با برگزاری مسابقات و بهیانه های مختلف به بچه ها هدیه بدهیم تا شور و اشتیاق آن ها برای حضور در این پایگاه دو برابر شود.»

۱۵۰ خانوار تحت پوشش

«زمانی که پدرم در قید حیات بود، به یاد ندارم حیاط خانه مان خلوت بوده باشد؛ همیشه افراد محله برای گره گشایی نزد حاج آقا می آمدند. پدرم کشاورز بود و تمام پولی را که از این راه درمی آورد، هزینه مردم می کرد. اتاق پدرم همیشه پر از افرادی بود که با گره و مشکل نزدش می آمدند. او هم با بردباری و



آرزوی پدرم، ساختن مسجد بود

«پدرم همیشه آرزو داشت خودش مسجدی را از صفر تا صد بسازد. سال ۷۷ از من خواست که به دنبال زمینی باشم که به لحاظ مالکیت مشکلی نداشته باشد و در محله ای باشد که مسجد ندارد و من هم بعد از گذشت چند ماه، زمین این مسجد را در محله مطهری پیدا کردم. بعد از پیدا کردن زمین، بقیه کارها از صفر تا صد بر روی دوش حاج آقا بود. ایشان بدون کمک گرفتن از کسی و بدون خستگی، دو سال تمام تلاش کردند تا اینکه بالاخره این مسجد بنانهاده شد و در سال ۸۳ به بهره برداری رسید.»

کمک ۲ هزار تومانی برای ساخت مسجد

«اگر چه قصد و نیت پدرم این بود که مسجد را به تنهایی و بدون کمک های مردمی یا ارگانی بسازد، در اواسط کار پیرزنی با یک ۲ هزار تومانی مجاله آمد و رو به پدرم گفت که این ۲ هزار تومان را نذر مسجد کند و با خواهش از حاج آقا خواست آن را قبول کند و به این ترتیب آن ۲ هزار تومان، پرچم امام حسین (ع) شد بر روی فوندانسیون مسجد و این ۲ هزار تومان، تنها کمک مردمی به مسجد بود.»

وقف برای مسجد

«پدرم هرگز دوست نداشت کاری را نصفه و نیمه انجام دهد و دوست داشت کارش را به بهترین نحو به پایان برساند. زمان ساخت مسجد نیز همین را ثابت کرد و بدون وقفه و به صورت شبانه روزی مسجد را ساخت اما فقط ساخت مسجد نبود، او می دانست که مسجد هزینه دارد و به همین خاطر برای هزینه های جاری آن نیز وقف کرد. او ثلث مالش را وقف هزینه های جاری و هزینه مراسم مذهبی که در مسجد برگزار می شود، کرد و تا به امروز نیز تمامی مراسم مسجد برای مردم و بدون کمک های مردمی برگزار می شود؛ البته برخی مردم برای مسجد نذر می کنند که ما مانع نمی شویم اما بیشتر هزینه های این مسجد از راه همان وقفی که پدرم از خود به جا گذاشته است، تامین می شود.»

باقیات صالحات می خواست

«پدرم دست دهنده ای داشت و خیر چند محله و واقف

